

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

س.رها

۱۲ نومبر ۲۰۱۳

ملا «مائویست» های قرتمکی، مغز خر خورده اند!

(۷)

«در جوهر چیز ها چنین نهاده اند که از ثمره ای هر کنش یا واکنشی، چیزی پدید آید که مبارزه عظیم تری را واجب

سازد».....والت ویتمن

ائتلاف مضحک وچندش آور «مائویست» ها از دیر زمانیست بدینسو متحدانه به دور یک محور تنگ و متعصبانه راسیستی با چشمان بسته، همچون «اسب گادی» به هر طرفی لگد می پرانند و دندان می گیرند؛ محتوای این لگد پرانی ها گرداب وار، به دور دو یا سه نفر می چرخد که دنیای بیرونی و عالم درونی شان را عقده مندی و عقده گشائی، رنج بردن از بیماری های روانی و روان پریشی، عدم ارضای امیال سرکوفته و نرسیدن به آرزوهای سرگردان و نکشیدن کام دل از دلباختگی ها، تشکیل می دهد.

سلاخی حقیقت، از این شاخ به آن شاخ پریدن ها، ژاژخوانی ها، نشانندن عقده به جای عقیده ها، خود بزرگ بینی ها، دروغ گفتن ها، چشم پارگی ها، افتراء و بهتان گفتن ها، لاف زنی و گرافه گوئی ها، سروته این ائتلاف شرمگین را می سازد که ائتلافیون کهپل و سفله تا بناگوش در گودال ژرف خود خواهی، انحطاط فکری، سقوط اندیشه و خسوف مغزی غرق اند!

گاهی این چوچه راسیست ها با تکرار میکانیکی و کتابی، نقل قول هائی از کلاسیکران مارکسیزم آورده، چنان بیهوده و آسان بر فراز تپه های پشمن موفقیت بالا می شوند، که گویا آقایان بر «فره ایزدی» استوار اند! و از این که به زعم خودها توانسته اند با آوردن صرف چند نقل قول تکه بریده از بعضی کتابها و اسناد گذشته، دیگران را که یک عمر در مبارزه و ستیز با دشمنان متنوع خلق اند و لحظه ای هم دست کشیدن از مبارزه را برای خود ننگ ننگینتر از هر ننگی می پندارند و قرتمکی زنی های خرگوش وار و گردباد ایجاد کردن های مبتذل را صرف زیننده به تن کسانی می دانند که نمی توانند زیاد تر از برپا کردن همین گردبادهای عبوس، کاری کنند؛ افشاء سازند، و یا به اصطلاح خود شان؛ مبارزه دیگران را «نقد علمی» کنند، در پوست خود ننگنچیده و با «نقد های علمی»!! خود، بالای خود منت می گذارند و هم خودشان اند که از خود «تشکرواظهار سپاس» می کنند!!

این چنین لفظ پردازی های مالیخولیائی، خود پرستی، دروغگوئی، چشم پارگی و افاده فروشی های علامه مآبانه {ولی سفیهانه} خوبست که ارزش یک دانه جو به آنها داده نشود، ولی زمانی که چنین لودگی های بی مقدار دست به تحریف واقعیت های تاریخی، جعل تاریخ، وصله کردن تهمت های ننگین به دامن تاریخ، ارزش های تاریخی و به هیچ گرفتن مبارزات، از خود گذریها و جانفشانی های انسان های مبارز و با ارزش، می زنند، سخت است تا درکنار مصروفیت

ومسئولیت های مبارزاتی که در مقام اولویت قرار دارند، بر این تحریفات وجعلیات اسف انگیز برخورد هائی نداشته باشیم و مشاهده کنیم که این «میرزا بنویس» های دیکته شده وپیچکاری شده تا کجا چراغ ظلمت را به دست می گیرند که ستاره های ارزشناک ودرخشان آسمان سرزمین مارا بیهوده وبدون این که درک کنند دست شان کوتاه، خیلی کوتاه تر از آن است، می خواهند به زمین فرو بیاورند- تیری که به هدف پائین آوردن ستاره ها به طرف آسمان رها گردد، بیهوده وسرد ویی ارزش، در حالی که هیچ دست آوردی ندارد، مفعولانه دوباره بر روی زمین خاکی عقب گرد می کند، که دیگر به درد کسانی که آهن کهنه می خردند، هم نخواهد خورد، زیرا شاخ سدر بالا تر از آن است که خوک بتواند از آن برگهایش را پائین کند-

«اشکال فویرباخ در این است که؛ آن جائی که یک ماتریالیست است، او به تاریخ نمی پردازد، ودر آن جائی که به تاریخ می پردازد، وی یک ماتریالیست نیست. برای وی ماتریالیسم وتاریخ از هم دور می شوند...» (مارکس وانگلس، مخالفت فویرباخ با ماتریالیسم دیدگاه ایدئالیستی)

یکی از مهم ترین نقیصه هائی که مارکس وانگلس در ماتریالیسم فویرباخ اثبات کردند، نداشتن دید ماتریالیستی فویرباخ نسبت به تاریخ است، ویا به عبارت دیگر؛ فویرباخ از یک دید ماتریالیستی تاریخ به دور مانده بود. اما چیزی را که امروز ما در قضاوت خود در ارتباط با ماتریالیسم فویرباخ باید جداً مدّ نظر داشته باشیم، این است که؛ به خاطر این که دوباره ما همان اشتباه فویرباخ را مرتکب نشویم و در قضاوت ما نسبت به تاریخ گذشته، بین ماتریالیسم وتاریخ فاصله ایجاد نکنیم، عوامل مادی تأثیر گذار بالای زندگی اجتماعی انسان ها وافکار آنها، در آن برهه از تاریخ را دقیقاً و به صورت دیالکتیکی بررسی کنیم ودر صدور حکم خود، چگونگی واندازه رشد عناصر مادی تأثیر گذار بالای زندگی انسان ها وبه همان نسبت چگونگی سطح زندگی مادی انسان هارا نیز باید در نظر داشته باشیم، بالخصوص، فویرباخ، که در اینجا فلسفه اش مورد بحث ماست، عمیقاً وبا در نظر داشت ماتریالیسم دیالکتیک باید ببینیم که خود فویرباخ در کجای تاریخ مادی قرار داشت ودر چه نوع جامعه ای زندگی می کرد، تا باید همچون اندیشه ای را می پروراند. در غیر آن صورت، باز هم ما در همان بستری خواهیم غلتید، که فویرباخ غلتیده بود؛ یعنی در نظر نگرفتن ماتریالیسم در یک مقطعی از زمان، ودر نظر نگرفتن زمان مشخص، در چگونگی ماتریالیسم!

در عصر زندگی فویرباخ، جامعه اروپا که به تازگی می رفت تا خود را از زیر بار سلطه خونین و وحشت ناک دست کم پنج قرن «تفتیش عقاید» واصول عرفان بس منجمد متفکرین کور ایدئالیسم، برهاند، با در نظر داشت ماتریالیسم تاریخی، اصولاً نمی توانست به یکبارگی اندیشه ای پدید آید که به طور قطع وکامل بین خود واندیشه های ایدئالیستی گذشته یک مرز فاصل قطور و قاطع ایجاد کند ویک ویک باره نمی توانست فلسفه ای پدید آید که نشانه هائی از طرز تفکر فیلسوف های قبلی را باخود حمل نکند و دقیقاً در چنین عصری، به جز انگلستان، - که آن هم در مراحل اولیه قدم گذاشتن به سوی یک نظام سرمایه داری وجامعه ای با مشخصات اقتصادی سرمایه داری در سطوح اولیه بود-هیچ کشوری هنوز با مناسبات تولیدی جدید سرمایه داری ورشد نیروهای مولده و صنعتی شدن جامعه، به عرصه ظاهر نشده بود، ودر معدود کشور هائی، چون؛ المان، فرانسه، اتریش، اسپانیا و...کم کم جوانه های از نظام سرمایه داری پدید می آمد، باز هم با مد نظر گرفتن ماتریالیسم تاریخی، در چنین عصری نمی توانست اندیشه ای به میدان آید، که باید چندین سال بعد (مقارن با دوران زندگی مارکس وانگلس) به میدان می آمد، زیرا هراندیشه ای، در هر مقطع مشخصی از زمان ودر هر جامعه ای، بیانگر سطح تولیدی همان جامعه، رشد نیرو های مولده، ودر کل، وضعیت مادی، اقتصادی-اجتماعی همان جامعه می باشد واگر در بررسی تاریخ همان جامعه، چنین فاکت هائی از نظر دور انداخته شوند، بررسی وقضاوت ونتیجه گیری درباره اوضاع تاریخ همان جامعه، نه یک بررسی عمیق، درست، واقعی،

منطبق برحقیقت ها و دیالکتیکی، بلکه یک بررسی که؛ زاده امیال و آرزوها، عقده ها و اهداف شخصی، خیالی و به دور از واقعیت ها و میتافیزیکی است، خواهد بود.

پس روشن شد، زمانی که ما می خواهیم در باره یک موضوع تاریخی یا یک برهه مشخصی از تاریخ قضاوت کنیم، نباید تاریخ و یا زمان آن موضوع تاریخی را در ارتباط با ماتریالیسم، به دور افکنیم و نباید آن برهه تاریخی را به صورت مجرد، دُگم و بدون ارتباط با زمان مشخص آن و چگونگی اوضاعی که در آن اوضاع، چنین موضوعی اتفاق افتاده است و عوامل تأثیر گذار در چگونه اتفاق افتادن آن موضوع یا چرا اتفاق افتادن آن موضوع چه بوده اند، فراموش کنیم، در غیر آن صورت ما از بررسی آن موضوع و یا نتیجه درست گرفتن از آن موضوع یا یک عمل تاریخی، به دور می مانیم و مجبوریم آن تشنگی را با دست دراز کردن به طرف امیال و غرایز برخاسته از تخیلات و یا وابستگی طبقاتی خود، مرفوع سازیم.

انتلاف ننگین و پنبه ئی «مانویست» ها که فکر می کنند؛ علامه های دهر، جامعه الکمالات، عقل کل، تنورین های برجسته مارکسیزم، مارکس، انگلس، لنین، ستالین و مائوتسه دون های عصر حاضر اند، نه تنها که نمی توانند یک رابطه دیالکتیکی بین تاریخ و ماتریالیسم بر قرار کرده و بر بنیاد حقیقت های تاریخی و اصول ماتریالیسم تاریخی گفته های شان را آغاز نمایند، بلکه این عقل کل ها، نه از ماتریالیسم یک درک درست دارند و نه از تاریخ چیزی را می دانند و نه هم از مرز غیر قابل عبور و سنگینی که بین ماتریالیسم و ایدئالیسم، بین دیالکتیک و متافزیک و بین ماتریالیسم تاریخی و ایدئالیسم تاریخی وجود دارد، چیزی را درک کرده اند. این میرزا بنویس های ملانصرالدینی نه از این جانب چیزی می دانند و نه از آن جانب، در حالی که فکر می کنند هر دو طرف را به خوبی درک کرده اند، آش بی مزه، متعفن، و رنگباخته از نقاط دو جانب تدارک دیده و عصبانیت شان هم بر سر این است که چرا دیگران از این دست پخت عالی جنابان میل نمی فرمایند!!

قبل از همه، لازم و ضروری می دانم تا با اتکاء به یک جمله داهیانیه و پرمغز از لنین، با این جامع الکمالات و عقل کل ها، اتمام حجت داشته باشم، لنین می گوید:

«غیر ممکن است با تروتسکی بر سر اصول بحث نمود، زیرا وی از اصول بوئی نبرده... با فردی که می خواهد اشتباهات خود را پنهان سازد، نباید بحث نمود... بلکه باید وی را به سان یک دیپلمات دون پای افشاءکرد» (مجموعه آثار، جلد ۱۵)

وحیف است که این جمله با ارزش کارل پوپر را نیز ذکر ننمایم:

«با کسی که حاضر است تو را با گلوله بزند، ولی حاضر نیست در بحث باتو مجاب شود، نمی شود بحث عقلانی نمود» (اتوپیا و خشونت)

حالاً می آئیم بر سر موضوع بحث:

انتلاف رنگباخته و ننگین «مانویست» ها همچون خوک های پیر و با جفنگ سرانی های پوده، بالای یکی از رهبران پیشتاز مبارزه و مقاومت، ایستادگی و عصیان کردن، زنده یاد رفیق «داکتر فیض» زوزه می کشند که؛ داکتر فیض چرا در بیش از چهل سال قبل، تئوری رویونیستی سه جهان را گویا در سیاست های بیرونی سازمانش پذیرفته بود، در این جا هدف ما به هیچ وجه دفاع یا درست جلوه دادن این تئوری ارتجاعی نیست، اما چیزی را که در این جا می خواهم بیان دارم، این است که؛ برداشتی که ما امروز از تئوری سه جهان داریم، غلط است اگر این برداشت را خلط کنیم و یا مشابه بپنداریم با برداشتی که در آن زمان، یعنی؛ تقریباً نیم قرن قبل، از تئوری سه جهان وجود داشت، زمانی که شوروی به تازگی راه رویونیسم را در پیش گرفته بود و به تازگی داشت به یک «سوسیال امپریالیسم» مبدل می شد، جنگ دوم جهان هنوز سایه سنگینش از بالای کشور هائی؛ چه امپریالیستی و غیر امپریالیستی و کشور های عقب

نگهداشته شده برچیده نشده بود و این مد و جزر یا آفتی که جریان های مارکسیستی امروز با آن روبه رو اند، در آن روز مواجه نبود و وضعیت انقلابی به شدت به طرف همگانی شدن می رفت، و بسا کشور ها درگیر جنگ های ظفرنمون انقلابی بودند.

«تئوری سه جهان که هدفش حفظ و حراست و تحکیم بند های آن بر دست و پای خلق هائی بود که در شرایط بحران شدید اقتصادی، سیاسی و فرهنگی دنیای امپریالیزم، به خاطر آزادی و استقلال به پا خاسته بودند، مورد انتقاد شدید قرار گرفت.» (دکتور فروتن، دفاع از مائو، دفاع از مارکسیزم خلاق است)

«تئوری سه جهان در تضاد کامل با اندیشه مائوتسه دون است، که در آثار منتشره او بیان شده است... تئوری سه جهان، تئوری سازش طبقاتی، تئوری حفظ و حراست امپریالیزم است...» (همان اثر)

این است ماهیت تئوری سه جهان، که توسط دکتور فروتن بیان شده است، هیچ کسی در رویزیونیستی بودن این تئوری، اگر خود را پیرو اندیشه مائوتسه دون و یا «مائویست» بخواند، شک ندارد، اما چیزی که در نظر گرفتنتش امروز برای یک قضاوت مهم است، این است که؛ ببینیم این تئوری در کدام موقعیت و در چه شرائطی بیان شد و دلائلی را که بر مبنای آنها جریانات پیرو اندیشه مائوتسه دون، این تئوری را پذیرفته بودند، چه بودند، اوضاع جهانی در زمان بروز این تئوری چگونه بود و در چنان شرائط اقتصادی-اجتماعی، داخلی و خارجی، این تئوری تا چه اندازه قابل توجیه و قابل پذیرش برای دیگران می شد. اگر ما این مسایل را امروز در نظر بگیریم، در واقع نشاندهنده آن است که نه از تاریخ بوئی می بریم و نه از ماتریالیزم!

مائوتسه دون، زمانی که در جولای ۱۹۵۶ گفت: «امپریالیزم امریکا ببر کاغذی است» بلافاصله اضافه نمود: «همه چیز تابع تغییر است. نیروهای بزرگ فاسد در برابر نیروهای کوچک نو ظهور سرخم خواهند کرد، نیروهای کوچک به نیروهای بزرگ تبدیل خواهند شد...» (مائوتسه دون، منتخب آثار، جلد پنجم) و تقریباً یک سال بعد دوباره گفت: «کلیه مرتجعین بیرهای کاغذی هستند» و به تصحیح گفته های سال ۱۹۵۶ خود پرداخت که در «مصاحبه باخبر نگار امریکائی، انالونیزسترانگ» ایراد کرده بود، این نشاندهنده چه چیزی است؟ جمله «کلیه مرتجعین بیرهای کاغذی اند» زمانی گفته شد که، حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه دون بزرگ، به یقین رسیده بود که شوروی به رویزیونیزم غلتیده است و راهی برای برگشت این حزب نیز محدود است. همه این ها مگر جز این است که مائوتسه دون برداشتی را که یک سال قبل از حزب کمونیست شوروی داشت، راه های برگشتی را که برای آن حزب پیش بینی می کرد، ملاحظات و تأثیر گذاری های حزب کمونیست چین را بالای حزب کمونیست شوروی، در نجات از رویزیونیزم در نظر گرفته بود، در تشریح یک سال بعد از حزب کمونیست شوروی کاملاً تغییر داد و به صراحت بیان داشت: «کلیه مرتجعین بیرهای کاغذی اند» و این بار شوروی که سال قبل در دسته کشورهای سوسیالیستی- ولی دارای انحرافات- جای داشت، در جبهه امپریالیزم لمیده و خصلت هائی را نصیب شد، که یک کشور امپریالیستی پروپاقرص باید داشته باشد. باتمام این ها، کسی می تواند ادعا کند که؛ شوروی بلافاصله بعد از غلتیدن به راه رویزیونیزم و پای گذاشتن به جاده امپریالیزم، دیگر تمام تضاد و تقابلی را که قبل از آن با امریکا داشت، از میان برداشت و یک شبه باهم جان و جگر شدند؟ علامه های دهر ما اگر اندکی قهرخود را کاهش داده، و یا به گفته بعضی مردم های ما که؛ «قار خود را قُرت کنند» و از «قالیچه حضرت سلیمان» پائین شده و به زمین خاکی بیابند، باید جواب بدهند که مسأله حوزه کارائیب و احتمال حمله امریکا بالای کوبا، در کدام سالها جریان داشت و مسأله سیاسی آن بین کدام کشورها بود، و این مسأله، آیا از یک تقابل بین دو ابرقدرت نمایندگی می کرد یا قصه لیلی و مجنون بود؟؟!!

این موضوع برهمگان مبرهن است که؛ تضادی که تا واپسین روزهای زندگی ستالین بزرگ، بین شوروی و امریکا و هر کشور امپریالیستی دیگر وجود داشت، با تضادی که بعد از مرگ ستالین و روی کار آمدن رویزیونیست هائی چون:

خروشچف، کاسیگین، برژنف و گورباچف و دیگر همپالگان، به وجود آمد، از زمین تا آسمان فرق داشت و دارد، ولی این موضوع دلیلی بر این شده نمی تواند که چون؛ ماهیت تضاد ها فرق کرد، پس نتیجه بگیریم که اصلاً تضادی در کار نبود و همه به خاطر این بود که سوژه سرگرمی مائویست های آنتشین هالندی مرتب گردد!!

زمانی که زنده یاد رفیق داکتر فیض بزرگ، در مشعل اول نوشت:

«پس از جنگ جهانی دوم، دنیا دستخوش تغییرات عمیقی گردید. طی این دوران صف بندی ها و نیروهای جدیدی در سطح جهان پدیدار شدند. امپریالیزم امریکا که بعد از جنگ پیروزمند وبدون آسیب بیرون آمده بود، در سرکردگی کشورهای سرمایه داری قرار گرفت، وبا استفاده از ضعف کشورهای امپریالیستی دیگر وبا اتکاء به قدرت مالی ونظامی اش، تا دور ترین نقاط جهان نفوذ سیاسی، اقتصادی ونظامی خود را گسترش داد. نفوذ مالی غارتگرانه امپریالیزم امریکا، مستعمراتی ونیمه مستعمراتی شدن بسیاری از کشورهای جهان سوم را در پی داشت. در زمره این نیمه مستعمرات کشورهای نیزشامل بودند که بعد از جنگ دوم ودر جریان جنگ استقلال خود راتوانسته بودند به دست بیاورند» (مشعل رهایی، صفحه ۱۴۸)

«واما در جناح اردوگاه سوسیالیستی: پس از جنگ دوم جهانی اردوگاه نیرومند سوسیالیستی ایجاد گشت، که در دفاع از صلح وانقلاب جهانی نقش مهمی داشت. اما پس از درگذشت ستالین وبه قدرت رسیدن نمایندگان بورژوازی خروشچف-برژنف، سرمایه داری احیاء شده وبه استحکام مواضع خود پرداخت. با احیای سرمایه داری در کشور با جمعیت بزرگ ونیروهای مولده که در چارچوب مناسبات سوسیالیستی رشد بی سابقه ای نموده بودند، همراه با استفاده از تمرکز سوسیالیستی، نمی توانست روسیه را به جز یک ابر قدرت امپریالیستی چیز دیگر بسازد.» (همان اثر، ص ۱۴۹)

آقایان علامه مآب می توانید انحراف ویا اشتباهی در این گفته ها بیابید؟ مگر چیزی که در این دو پارگراف به دقت شرح داده شد است، می توانست در آن زمان چیزی دیگری باشد؟ بفرمائید ببینیم تحلیل شما از موضوعات ذکر شده در دو پارگراف بالا، با در نظر داشت این که امروز نزدیک به نیم قرن از آن زمان گذشته است، چه است؟

«عاقلان می خوانند ومی دانند، سفلگان می خوابند ومی خندند»

منظور از بیان این جملات در این جا، باز هم تکرار می کنم نه دفاع از تئوری رویونیستی سه جهان است، نه کتمان این که؛ زنده یاد رفیق داکتر فیض در اوایل آن راپذیرفته بود ونه هم کوشش برای این که ثابت کنم؛ کمونیست هابری از اشتباهات اند، «مرتکب اشتباه نشدن غیر ممکن است، اشتباه یک پیش شرط حتمی است برای شکل گیری یک خط صحیح» و«نظم مطلق وعمل بدون اشتباه در جائی پیدامی شود که هیچ چیز نباشد و هیچ عملی صورت نگیرد»، «اگر می خواهید اشتباه نکنید، اصلاً از خانه خود بیرون نشوید»!

اما باید ببینیم که تحت کدام شرائط وزمان این تئوری مورد قبول بعضی هاقرار گرفته بود، واز آن جمله؛ زنده یاد رفیق داکتر فیض. عوامل مادی تأثیر گذار بالای چگونگی درک از این تئوری چه بودند، اوضاع جهان در کدام پهلو قرار داشتند وآیا مبارزه ای که در داخل کشور در اولویت قرار داشت، در تقابل با این تئوری در آن زمان قرار داشت ویا نه واز این قبیل مسائل!

اما افسوس، صد افسوس که ائتلاف زردرنگ ومتعفن «مائویست ها» هرگز به این چیز ها نمی اندیشند وعاجز از درک آن اند وباید گفت که برای این ها نه تنهاکه «ماتریالیزم وتاریخ از هم دور شدند» بلکه همه را در کاسه فلاخن تعصب وراسیزم خود قرار داده ودر باد رها کرده اند!! و هیچ شرمی ندارند از این که بدانند؛ «خود ستائی زمانی خوبست که ازجنگ بازگردند نه زمانی که به جنگ می روند»! اما خوشبختانه!! که این «مائویست» های بی آزرم دیر زمان نیست که از «جنگ خلق» زیر کمپلی وآن هم عمدتاً بعد از نیمه شب حرف می زنند وگاهی هم چیغ می کشند: «ما

پیرو شدیم! خوب، کسانی که گذشته و آینده را به تاریخ سپرده باشند و حزب کمونیست را نیز در ذهن خود تأسیس نموده باشند، با آنها چه می توان کرد؟

این ائتلافیان طنز پرداز بدون این که خود به گذشته شان نگاهی داشته باشند که؛ نام خدا چه درفشانی هائی داشته و چه کارنامه های سیاهی رادر تاریخ به ثبت رساندند، بی محابا پشت میز قضاوت نشسته و حکم تکفیر دیگران را صادر می کنند و زمانی هم که کسی برای شان بگوید: آقایان این غسل های تعمید لکه های ننگ خیانت را از جبین تان سترده نمی توانند، های وهوی راه اندازی کرده و لُق دهان دارند که «ما رسوا شدیم» و همیشه خوش دارند تا بدون جانب مقابل به پیش قاضی- که قاضی نیز خودشان اند-رفته و از این غایله گویا سربلند بیرون شوند و بعد از آن هم، نکتائی «نقد اصولی و علمی» به گردن بیندازند!!

صدا سر می دهند که ما رویونیست های سه جهانی را افشاء ساختیم و «مردم با ماست»!!؟؟ کسی خواهد گفت: نوش جان تان که این کار را کردید، ولی زمانی که به لجن کاری های علامه های دهر و عقل کل ها نظر بیفکند، می بیند که نه، این طنز پردازان باز هم در گفتار شان صادق نیست و این هم یکی دیگر از طنز های کمیدین ها است، و خواهد پرسید که آقایان! شما بالای کسانی می تازید که تئوری سه جهان رادر یک زمان کاملاً متفاوت از امروز پذیرفته بودند و این دلیل مخالفت شما با آنها است، «ابیمائل گوزمن» یا همان «صدر گوزالو» که شما آن را در مقام خدائی بالا برده اید و می پرستید و به دیگران هم توصیه می کنید که در دین شما بگرایند و کسی هم که گفت: «گوزالو، کمونیستی در قفس بورژوازی»، به دست و پاچه زدن می افتید و گویا آقایان در آتش جهنم تقلا دارند، چیغ و فریاد راه اندازی می کنید که «صدر گوزالو، خدا و پیامبر معصوم ما، توهین شده است»، مگر روی کدام اساس، این گوزالو چنین مقامی را در پیش شما حایز گردیده است؟ یکی از مشخصه های برجسته «گوزالوی مائویست» این است که؛ او نیز، تازمانی که به زندان نیفتیده بود و تا همین امروز به شدت تئوری رویونیستی سه جهان را قبول دارد و تبلیغ می کند، پس چرا از گوزالو روی این مسأله «انتقاد اصولی»!! نمی کنید و چه چیزی گوزالوی سه جهانی پیش چشم شما را گرفته که بر انتقاد از قبولیت تئوری سه جهانش، ارجحیت دارد؟؟!! و چه این که، همان گوزالوی سه جهانی به یک شخصیت مقدس و غیر قابل انتقاد برای شما تبدیل گردیده است؟!

«مائوئی مائوتسه دون مبنی بر این که سه جهان شکل پذیرفته اند، را درست و عادلانه می شماریم و آن را مرتبط به تنز لنین درباره توزیع نیرو ها در جهان بر مبنای تحلیل طبقات و تضاد ها می دانیم... با شروع از این نقطه یعنی تئوری سه جهان» صدر گوزالو اوضاع جاری را به تحلیل می گیرد که در آن سه جهان شکل گرفته و به منصفه ظهور رسیده اند و این موضوع {تقسیم کشورهای جهان به سه جهان} حقیقتاً رخ داده است» (خط بین المللی حزب کمونیست پیرو- ترجمه از سازمان کارگران (م.ل.م عمدتاً مائویست؟؟؟؟))

«مائویست» های بازاری، خودتان اعتراف می کنید که کودن هائی بیش نیستید، یا باز هم این وظیفه را به مائوتسه دون اندیشه ها و اگذار می کنید که تابوت متعفن و مردار تان را در قعر مرداب روزیونیستی پرتاب کنند؟

شما با این لجن پراگنی های خود، باز هم از «نقد اصولی» حرف می زنید، آیا نمی شرمید؟! نقد اصولی بر مبنای اهداف و امیال شخصی؟ بر مبنای وظیفه ای که به شما داده شده است؟! یا جو و گندم برای شما بی تفاوت است؟؟!!

«مائویست» ها با نام «صدر گوزالو» به خواب می روند و با ذکر نام گوزالو خواب شان را تعبیر می کنند و کار روزانه شان را ترتیب می دهند و «نقد اصولی» می جوند، «نقد اصولی» روی کدام موضوع؟ تئوری سه جهان؟ بالای کی ها انتقاد دارند؟ بالای رهبران و پیشتازان جنبش مقاومت افغانستان، مگر گوزالو تئوری سه جهان را تبلیغ نمی کند؟ خوب دیگر، به شما چه ربط دارد، ما هرکسی را که دل ما شد، از او انتقاد می کنیم و هر کسی را که نخواستیم، انتقاد نمی کنیم و به دیگران مربوط نیست!!

این هم از «نقد اصولی» «مائویست» ها!! شباهتی عجیبی بین «نقد اصولی» «مائویست» ها و «نظم فیزیکی-ریاضیکی» دکتور شریعتی دیده می شود که از خدا {کدام خدا؟ یکی خدای موهومی که دکتور شریعتی آن را می پرستید و دیگر هم صدر گونزالو که مائویست ها به پرستش و تبلیغ آئینش مشغولند!} باید پرسید که این ها چگونه موجوداتی هستند؟!!

ادامه دارد....